

# «هو الحکیم»

عنوان:

معرفت عظیم حضرت ام البنین «علیها السلام»  
به امام حسین علیه السلام.



دکتر باقر پورکاشانی

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْيَاسَجِبِ الزَّمَانِ



『@SERATEHAGHI』

يك كتابي هست به اسم «رياحين الشريعة». اين كتاب شش جلد و به زبان فارسي هست؛ مال آقاي ذبيح الله محلاقي هست. تمام خانم‌ها، تمام خانم‌هاي برجسته‌ي تاريخ، زندگي‌نامه‌هاشون رو آورده؛ اون‌هايي كه داشته. يعني فرض كنيد از حضرت حوا گرفته، از آسيه گرفته، از حضرت زهرا گرفته، تا از اين متاخرين، اين خانم‌هاي برجسته رو آورده؛ امتيازات‌شون، مسائل‌شون، مستند، اين‌ها رو بحث كرده. از جمله ايشان بحثي رو مطرح مي‌كنه در جلد سوم براي حضرت فاطمه ام‌البنين سلام‌الله‌عليها، در صفحه‌ي ۲۹۳، از مامقاني، عبارتي رو مياره كه «حاصل فرمايش ايشان اين هست: چون بشير وارد مدينه گرديد، از قِبَل زين‌العابدين...» اين بشير اومد اطلاع بده كه چه ظلم‌ها و جنايت‌هايي در عاشورا كردن، خبر بده از سمت امام زين‌العابدين. «كه خبر دهد مردم را از ماجراي اهل بيت. ام‌البنين او را ملاقات كرد. فرمود: اي بشير! از حسين چه خبر آورده‌اي؟ بشير گفت: اي ام‌البنين! خداي تعالي تو را صبر دهد، عباس تو كشته گرديد! ام‌البنين فرمود: از حسين خبر بده!»

یعنی گفت عباست رو شهید کردن، گفت حسین حالش چطوره! اون فکر می کرد اولویت اول حضرت عباس هست! گفت عباس رو شهید کردن! گفت نه! حسین حالش چطوره؟ از حسین به من خبر بده! «بالاخره یکی یکی خبر قتل فرزندان را به او داد. ام‌البنین همین که خبر آقا امام حسین را شنید و گفت فرزندان من و آنچه در زمین و آسمان هست، فدای حسینم باد! بشیر خبر قتل آن حضرت را به او داد. همین که گفت امام حسین شهید شدند، حضرت ام‌البنین صیحه‌ای کشید و گفت ای بشیر! رگ دلم را پاره کردی و صدا به ناله و شیون بلند کرد». گفتن این بی بی مخدره عمر زیادی هم نکرده. چنان داغدار آقا ابی‌عبدالله بود و خب اولادش هم بود چهار تا پسر داشت، پسر اول شون قمر منیر بنی‌هاشم، حدود ۳۲ سال ایشون داشت، همین طور سه فرزند دیگه که وقتی آقا حضرت ابالفضل شهید شد، سه تا فرزند هم بعد از ایشان به شهادت رسیدن، گفتن حال ایشان چه جوری بود؟ نقل می‌کنن از علامه‌ی سماوی، در ابصارالعین:

می‌گن ام‌البنین همه روزه به قبرستان بقیع می‌رفت و مرثیه  
 می‌خواند، نوحه می‌کرد، جوری که مروان بن حکم با این که  
 قساوت و دشمنی با اهل‌البیت داشت، فرمودن قساوت قلب  
 داشت، این حال رو که می‌دید مروان نمی‌تونست خودش رو  
 نگه داره، شروع می‌کرد به گریه کردن! تا جایی که اشک‌هاش  
 رو با دستمال، مروان پاک می‌کرد! چنین ضجه‌ای این بی‌بی  
 مخدره می‌کشید در فراق و مصیبت آقا ابی‌عبدالله!  
 و هنگامی که زنها اون را، از قدیم خب به خاطر  
 این که فرزندان داشته، همه شیران بیشه‌ی ولایت حضرت  
 امیرالمومنین و فرزندان امیرالمؤمنین معروف به ام‌البنین به  
 تعبیری می‌شه گفت که اسم ایشان که نیست که! یعنی مادر  
 پسرها! چون پسرهایی داشته که پهلوان بودن و دارای فضائل و  
 کمالاتی بوده، «ام‌البنین» مطرح کردن.

و می گفتن زنها هنگامی که ایشون رو ام‌البنین می گفتن،  
صداش می زدن و تسلیت می گفتن، ایشان می گفت به من  
ام‌البنین نگید! و تو تاریخ آورده ایشون شاعره بود؛ یعنی  
شعرهای فصیح، بلیغ، به زبان عربی از ایشون صادر شده.  
این شعر رو خوندن که: «لَا تَدْعُونِيَّ وَيَا أُمَّ الْبَنِينَ تَذَكِّرِي» در  
نسخه‌ی دیگه «تَذَكِّرِي بِلِيُوثِ الْعَرِينِ»! ترجمه این هست  
که: «ای زنان مدینه! دیگر من را ام‌البنین نخوانید و مادر شیران  
شکاری ندانید!» یعنی من ام‌البنین وقتی بودم، مادر این پسرها  
بودم که اینها زنده بودن، دیگه من رو ام‌البنین برای چی دارین  
می خونین؟! «كَانَتْ بَنُونَ لِي أَدْعَى بِهِمْ وَ الْيَوْمَ أَصْبَحْتُ وَ لَا مِنْ  
بَنِينَ». فرمودند: «مرا فرزندان‌ی بود که به سبب اون مرا ام‌البنین  
می گفتند و اکنون صبح کردم و دیگه برای من فرزندی  
نیست».

«أَرْبَعَةٌ مِثْلُ نُسُورِ الرَّبِّي قَدْ وَاصَلُوا الْمَوْتَ بِقَطْعِ الْوَتِينِ».  
 «چهار باز شکاری داشتم که آنها را نشانه‌ی تیر کردند و رگ  
 وتین (قلب‌شان) را قطع نمودند».

«تَنَازَعَ الْخِرْصَانُ أَشْلَاءَهُمْ فَكَلَّهْمُ أَمْسَو» در يك نسخه‌ی  
 دیگه «أَمْسَى صَرِيحًا طَعِينًا»!

«و دشمنان با نیزه‌های خود، آبدان طیبه‌ی آنها را از هم متلاشی  
 کردند و شام کردند در حالی که همه‌ی آنها بر روی خاک با  
 جسد چاک‌چاک افتادند»!

«فَلَيْتَ شِعْرِي» یا در نسخه‌ی دیگر یا «لَيْتَ شِعْرِي أَكَمَا أَخْبَرُوا  
 بِأَنَّ عَبَّاسًا قَطِيعُ الْيَدَيْنِ» در نسخه‌ی دیگه «قَطِيعُ الْيَمِينِ»؟  
 «ای کاش می‌دانستم آیا چنین است که مرا خبر دادند به این  
 که دست‌های فرزندم قمر بنی‌هاشم را از تن جدا کردند»؟  
 آیا واقعاً این چیزی که به من خبر دادن واقعاً دست‌های عباسم  
 رو جدا کردن یا این يك خبری هست که به من دادن؟!!

خلاصه این‌طور آوردن بی‌بی واقعاً این مصیبت برایش سنگین  
 اومد و زیاد هم عمر نکردن و به تعبیری در تاریخ آورده دق  
 کردن! تو نقلی دیدم وقتی حضرت ابالفضل به دنیا میاد، يك  
 وقت دیدن قنداقه رو دادن وقتی دست آقا امیرالمؤمنین، دیدن  
 امیرالمؤمنین داره به دست‌های این بچه نگاه می‌کنه! فاطمه  
 ام‌البنین گفت که آقا جان تو دست‌های پسر عیبی رو شما  
 می‌بینی؟ چیزی رو می‌بینی؟ يك وقت اون‌جا امیرالمؤمنین  
 فرمودند که به زودی این دست‌ها در مسیر جانبازی و خدمت  
 بر حسینم قلم خواهد شد! در نقلی آوردن همون‌جا قنداقه  
 رو می‌گیره از امیرالمؤمنین، این آقا زاده، حسین بن علی نشسته  
 این قنداقه رو دور سر امام حسین می‌چرخونه، که این بچه‌ام،  
 بچه‌ام فدات یا اباعبدالله! بچه‌ام فدات یا اباعبدالله! خدایا!  
 به آبروی حضرت ام‌البنین سلام‌الله‌علیها توفیق عرض ادب،  
 خدمت‌گزاری، اقامه‌ی عزا بر مصیبت سیدالشهدا، اصحاب  
 ایشان، اولاد ایشان بالأخص قمر منیر بنی‌هاشم به ما اعطا  
 بفرما! و السلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.